

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان را در شرح و تفسیر سوره‌ی حمد، با اصطلاحات و ادبیات عرفانی دنبال می‌کنیم.

در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «بِسْمِ اللَّهِ»، «باسمِ الله» بوده است. «الف» اسم حذف شده است. اگر در رسم الخطّ عرب بخواید بنویسید «بِسْمِ اللَّهِ»، باید «الف» آن را بنویسید؛ اما در کتابتی که در قرآن است، «الف» محذوف است. اگر «ب» را مقام مشیت بگیریم که مبدأ خلقت همه‌ی موجودات عوالم وجود است، «الف» هم اشاره به ذات حقّ متعال است؛ تا «ب» نیست، «الف» اسم سر جای خود است. تا «ب» یعنی مشیت که واسطه‌ی خلق همه‌ی عوالم بین ذات حقّ متعال و موجودات عالم خلقت است، نیامده است؛ «الف» اسم آشکار است؛ اما به محض این که «ب» اضافه شد، «الف» مخفی می‌شود. یعنی وقتی مخلوقات به وجود آمدند، خدا مخفی می‌شود؛ ذات حقّ متعال در حجاب مخلوقات مخفی می‌شود. لذا در «بِسْمِ اللَّهِ» چون «ب» سر اسم آمده است، «الف» مخفی شده است؛ «بِسْمِ» شده است. «ب» اشاره است به صادر اوّل که مبدأ همه‌ی موجودات دیگر است. قبل از خلقت مخلوقات، «الف» ذات باری آشکار و هویدا بوده است و بعد از خلقت مخلوقات «الف» مخفی و پنهان شده است؛ یعنی حجاب مخلوقات حاجب شده است و ذات را مخفی کرده است.

نکته‌ی دیگر. در سیر و سلوک هم اگر بخواهیم بدانیم «بِسْمِ» چیست؛ به تعبیر اهل معرفت «ب» اشاره است به بدایت سلوک سالک؛ یعنی نقطه‌ی آغاز سلوک سالک. «س» اشاره است به سرّ معرفت و در فاصله‌ی «ب» تا «س» راه بی‌پایان و وادی‌های بسیار عظیمی وجود دارد. این «ب» چه وقت به «س» متصل می‌شود؟ چه وقت سالک به سرّ معرفت واصل می‌شود؟ وقتی «الف» انانیت سالک گم شود. این «الف» خودبینی و خودخواهی و خودمداری و خودپرستی و احساس وجود و انانیت و انیت در سالک از بین برود؛ تا این «الف» از بین نرود و گم نشود، «ب» به «س» نمی‌رسد. یعنی سالکی که در آغاز راه است، به سرّ معرفت راه پیدا نمی‌کند و واصل نمی‌شود. و اگر به «س» که سرّ معرفت است واصل شد، به «م» که مراد و مقصود او در سلوک است هم راه پیدا می‌کند. پس شرط راه یافتن سالکی که در بدایت امر است به سرّ معرفت و مراد و مقصد سلوک، این است که «الف» انانیت و انیت او گم شود. این هم یک تعبیر عرفانی راجع به «بِسْمِ».

تعبیر دیگری کنیم. گفته شده «ب» برّ و نیکی خداست که عامّ الشّمول است؛ همه‌ی موجودات عالم هستی از لطف و عنایات الهی و از برّ و نیکی و احسان خدا بهره‌مندند. «س» سرّ الله است؛ سرّ سهم خواص است، مال عموم نیست؛ عموم به سرّ الهی راه ندارند. «س» مال خواص است که صاحبان و ارباب قلوبند. «م» محبّه الله است و این مال اخصّ خواص است که صاحبان سرّند؛ صاحبان اسرار الهی‌اند. پس «بِسْمِ» اشاره به برّ الله، سرّ الله و محبّه الله دارد.

یک تعبیر دیگر. اینها تعابیر عرفانی است. «ب» برّ خدا به بندگان است؛ «س» سرّ خدا با دوستان است و «م» منتّ خدا با مشتاقان، اهل محبت و اشتیاق و شوق الی الله است. برّ با همه‌ی بندگان است و عام الشّمول است؛ سرّ با دوستان است؛ ولی منتّ الهی فقط برای مشتاقان است.

این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه؟ یکی ممکن است به این معنا باشد که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَبْتَدِءُ» یعنی به نام «اللَّهُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌کنم. متعلق «بِسْمِ اللَّهِ» آغاز می‌کنم این باشد. احتمال داده‌اند متعلق «بِسْمِ اللَّهِ»، اُسْتَعِينُ باشد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُسْتَعِينُ» یعنی استعانت می‌جویم به اسم الله رحمان رحیم. یا اُفْرَأُ باشد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُفْرَأُ» به اسم الله رحمان رحیم آیات پیش‌رو را قرائت می‌کنم. یا در سوره‌ی حمد اختصاصاً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُحْمَدُ» باشد. یعنی به اسم الله رحمان رحیم حمد به جا می‌آورم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُحْمَدُ». این نکات را باز که کردیم، روشن‌تر می‌شود.

این روایت را قبلاً برایتان خوانده‌ام که در تبیین معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، امام عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: اسم از سِمَه است؛ سِمَه به معنای علامت است و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی «اُسْمِ نَفْسِي بِسِمَةِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> یعنی من نفس خودم را به نشانه‌ای از نشان‌های الهی نشان‌دار می‌کنم. پس یکی از معانی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هم این است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُسْمِ

۱. مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۳۰ و فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۸۰.

نَفْسِي». برای این که «أَسْمُ نَفْسِي بِسْمَةِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ» حقیقت داشته باشد، وقتی شخص در نماز ایستاده است و در آغاز سوره‌ی حمد می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به این معنی که در این روایت است، یعنی نفس خودم را با صفات الهی متّصف می‌کنم؛ نشانه‌ای از خدا می‌شوم. پس نمازگزار یا قاری قرآن باید نمونه‌ای از صفات الهی شود؛ باید در این جهت تلاش کند؛ و الاّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتنش حرف یاهو و بی‌محتواست. کجا تو خود را به سِمَتی از سِمَاتِ اللَّهِ متّسیم کرده‌ای؟ به صفتی از صفات الهی متّصف کرده‌ای؟ نکرده‌ای؛ قدمی هم برنداشته‌ای. نمازگزار یا قاری باید تلاش کند نمونه‌ای از صفات الهی شود. از انانیت خود، از توهم مالک بودن و از اختیار خود خارج شود؛ تحت امر پروردگار و ربّ خویش درآید تا «أَسْمُ نَفْسِي بِسْمَةِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ» واقعیت پیدا کند و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتن او ادّعای کذب و دعوی باطل نباشد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوعی حصر را هم دربر دارد. اگر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَسْتَعِينُ» باشد؛ یعنی فقط به اسمِ اللَّهِ رحمانِ رحیم استعانت می‌جویم؛ از کس دیگری استعانت نمی‌جویم؛ چشم کمک و مدد به احدی ندارم جز به اسمِ اللَّهِ رحمانِ رحیم. یا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أحمَدُ» یعنی فقط حامد خدا هستم؛ مدّاح احدی نیستم. آن کس که چاپلوس است و مدّاحی خلق می‌کند، چطور در آغاز سوره‌ی حمد می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؟ این ادّعا کذب و دروغ است. بنابراین نوعی حصر را هم در خود دارد.

واژه‌ی «اسم» در «بِسْمِ اللَّهِ» احتمالات متعددی دارد. یکی از احتمالات از نظر لغوی این است که ریشه‌اش از سُمُو باشد؛ به معنای ارتفاع، که سماء (آسمان) هم از همین ریشه گرفته شده است. پس اسم چیزی است که توجه فرد را به حقیقت و ذاتی که این اسمش است، بالا می‌برد. ممکن است از وَسَم گرفته شده باشد، به معنای علامت. هر دوی این احتمالات مؤیداتی دارد؛ با توجه به این که جمع اسم، اسماء است و مصغّر اسم، سُمَى است که مؤنث آن سُمِيّه است، احتمال این که اسم از ریشه‌ی سُمُو گرفته شده باشد، بیشتر است. اما به قرینه‌ی حدیثی که فرمودند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اُسْمِ نَفْسِي بِسْمَةِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ» احتمال این که اسم از وَسَم به معنای علامت گرفته شده باشد، تقویت می‌شود.

با توجه به این که اسم هر چیز علامت آن چیز است؛ اسم الله چیست؟ هر چیز، خواه مفهوم، خواه لفظ و خواه وجود خارجی، هر چیز دلالت بر خدا کند و ما را متوجه خدا کند، اسم الله است. لذا همه‌ی الفاظ، مفاهیم و موجوداتی که این کارکرد را دارند، اسم الله‌اند. تمام موجودات همین‌طورند. به هر موجود نگاه می‌کنید، شما را متوجه می‌کند به این که کسی آن را ایجاد کرده است؛ کسی این نظم را در او حاکم کرده است. ربّ و خالق و مدبّری دارد؛ پس اگر اسم را به معنای علامت بگیریم، همه چیز اسم الله است.

نکته‌ی دیگر. اسم هیچ چیز از خود ندارد؛ آینه‌ای از مسماست؛ لذا هیچ‌وقت به اسم خیره نمی‌شوید؛ تا به اسم برخورد کردید، توجّهتان به سراغ صاحب اسم می‌رود. فرض کنید کسی گفت طیب، شما نمی‌روید بررسی کنید کتابت طیب چگونه است؟ معنای لغوی طیب چیست؟ چه صیغه‌ای است؟ اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کنید؛ تا آن واژه را می‌شنوید، بنده را به خاطر می‌آورید. اسم مثل آینه می‌ماند که صاحب آن اسم را در خود نشان می‌دهد؛ خودش هیچ چیز نیست. وقتی انسان اسم را می‌برد، قصدش خود واژه نیست؛ قصدش مسمّا و صاحب اسم است. مگر این که بخواهد به طور خاص، توجّه خاصی به اسم کسی بکند که چگونه نوشته می‌شود؛ از لحاظ ادبی چگونه است. خواه اسم خارجی باشد، خواه اسم لفظی. والاّ اسم در مرتبه‌ی اسم بودن هیچ چیز از خودش ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ» کسی که خدا را با توهم عبادت کرد، کافر است. چون وهم او که خدا نیست؛ «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ» کسی که اسم را بدون معنا عبادت کرد، کافر است؛ «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ» کسی که هم اسم و هم معنا را عبادت کرد، مشرک است. چون دو معبود دارد؛ هم اسم را عبادت می‌کند، هم معنا را؛ بعد فرمودند: «وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَنَطَقَ بِهِ لِسَانَهُ فِي سِرَائِرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَقًّا» یا «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

حَقًّا<sup>۲</sup> فرمودند: اما کسی که معنا را عبادت کند، به نحوی که این اسما با همه‌ی صفاتی که وصف کرده است به آن معنا برگردد و قلبش بر این حقیقت اعتقاد پیدا کند و زبانش در سرائر وجودش و در آشکار گوینده‌ی همین باشد، او اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام یا مؤمن حقیقی است. این یک روایت.

روایت دیگر که باز از امام صادق علیه السلام است؛ فرمودند: «فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا» کسی که اسم را بدون معنا عبادت کند، کافر است. اصلاً هیچ چیز را عبادت نکرده است. چون اسم به خودی خود هیچ چیز نیست. وقتی اسم را عبادت می‌کنی، یعنی هیچ را عبادت می‌کنی. «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ» اما کسی که هم اسم و هم معنا را عبادت کند، کافر به توحید است. او دو چیز را عبادت کرده است؛ هم اسم و هم معنا را. مشرک شده است؛ کافر به توحید است. «وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ»<sup>۳</sup> اما کسی که معنا را بدون اسم عبادت می‌کند، این توحید است.

همه‌ی عالم اسماء الله‌اند. یعنی علامات، آیات و نشانه‌های خدا هستند. سمات الله‌اند. به موجودات این عالم دو گونه می‌توان توجه کرد. یک‌بار می‌شود توجه کرد به لحاظ اسمیت آنها برای خدا، که اگر این گونه توجه کنید، به هر چه نگاه کنید خدا را می‌بینید. چون تا به اسم برخورد کنیم، حواسمان به مسمّا می‌رود. اسم فقط یک فلش است که توجه ما را به سمت مسمّا جهت می‌دهد.

<sup>۲</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۸۷ و صدوق، توحید، ص ۲۲۰.

<sup>۳</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۸۷ و مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۱۵۷.

یک آینه است که عکس مسمّا در آن افتاده است. تا به این آینه نگاه می‌کنیم، عکس صاحب اسم در آینه‌ی اسم دیده می‌شود؛ اسمی دیده نمی‌شود. پس به همه‌ی موجودات عالم که اسماء‌الله‌اند، در، دیوار، زمین، آسمان، ملک، جن، انسان، حیوان، جماد، گیاه و... یک‌بار می‌شود به جهت اسمیت توجه کرد که فقط خدا را می‌بینید. یک‌وقت هم می‌توانید به اعتبار خود آن چیز صرف نظر از اسمیت توجه کنید؛ مثل این که واژه‌ی اسم کسی را تجزیه و تحلیل کنید؛ کتابت آن را بررسی کنید و از نظر دستور زبان ببینید چگونه است. به موجودات عالم هم دو گونه می‌توان نگاه کرد. یکی به این لحاظ که اسم الله‌اند؛ «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»<sup>۴</sup> اما یک-وقت به خود آن واژه نگاه می‌کنید؛ کاری به این‌که آن واژه اسم کیست ندارید. مردم هم در نگاهشان به چیزها قابل دسته‌بندی‌اند. یک‌وقت به چیزها به عنوان اسم الله نگاه می‌کنند؛ بدون توجه به وجود خود آن چیز یا با توجه به این‌که خودشان به این نگاه می‌کنند. یعنی بعضاً به نگاه کردن خود هم توجه ندارند؛ بعضاً هم توجه دارند که من به این نگاه می‌کنم؛ اما این اسم خداست. لذا وقتی به این نگاه می‌کند، خدا را می‌بیند. این همان است که فرمودند: «وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِقْبَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ»، او موحد است؛ معنا را عبادت کرده است. اسم در معنا فانی است. اسم در مسمّا فانی است. پس اگر کسی به هر چیز در عالم نگاه کرد و آن را اسم الله دید؛ به خود آن چیز توجه نداشت؛ به چیزی که در آن دیده می‌شد، توجه داشت؛ یعنی به خدای متعال، او موحد است؛ چه به نگاه و توجهش به آن شیء واقف باشد و چه واقف نباشد؛ بی‌توجه به نگاه خودش باشد. دومین

<sup>۴</sup>. فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹؛ حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۲، ص ۲۵۰.



گروه مردم کسانی اند که به عنوان مسما به اشیاء نگاه می کنند و از مسمای حقیقی غافلند. یعنی به خود این شیء نگاه می کنند؛ آن را به عنوان مسما تلقی کرده است؛ در حالی که اسم بود؛ اسم الله بود. اما خود آن را صاحب اسم می داند؛ اسمی هم برایش می گذارد؛ مثلاً می گوید این میکروفن است. پس این مسما می شود و از مسمای حقیقی غافل می شود. مسمای حقیقی خدا بود؛ این اسم خدا بود؛ تو این اسم را مسما پنداشتی و مسمای حقیقی را فراموش کردی و از آن غافل شدی. این شخص کافر است. اکثر مردم کفر به این معنا را دارند. فرمودند: «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ» گروه سوم هم به خود شیء به عنوان یک مسما نگاه می کنند و هم خدا را در آن می بینند. یعنی مستقلاً دو چیز می بینند؛ هم شیء را می بینند و هم خدا را می بینند که مشرکند؛ «وَمَنْ

عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ»

موخدان کسانی اند که به اشیاء فقط به عنوان اسم نگاه می کنند. اشیاء را اسماء الله می بینند و به هر چیز که می نگرند، خدا را می بینند.

«وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهَا آيَةٌ»      تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ<sup>۵</sup>

همه چیز آیهی خداست. موخدان دو گروهند؛ یک گروه به اسم به عنوان اسم نگاه می کنند و به نگاه خود هم توجه ندارند؛ آنها مجذوبانند. کسی که مجذوب است، وقتی در جذب است، از عالم تکلیف هم خارج است. اما یک گروه موخدانند که به همه چیز به عنوان اسم الله نگاه می کنند، اما

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۸۴ و کفعمی، مصباح، ص ۳۳۱.

به این که به اسم نگاه می کنند، توجّه دارند؛ آنها گمّند؛ کاملانند و جامع مقام وحدت و کثرتند. این کاملان جامع خود به سه دسته تقسیم می شوند. گفتیم کامل کسی است که به اشیاء به عنوان اسم نگاه می کند و به این که نگاه می کند هم توجّه دارد. بین این دو توجّه بعضاً یکی غلبه دارد.

گروه اوّل کسانی اند که توجّهشان به اسماء به توجّهشان به مسمّا، یعنی خدا، غلبه دارد. اصطلاحاً می گویند آنها در نشئه‌ی موسوی (نشئه‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار دارند.

گروه دوم کسانی اند که توجّهشان به مسمّا، یعنی خدا، به توجّهشان به اسم غلبه دارد. اصطلاحاً می گویند آنها در نشئه‌ی عیسوی (نشئه‌ی حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار دارند؛ از سنخ عیسی بن مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ هستند.

اما کسانی هستند که توجّهشان به اسم و مسمّا با هم معادل و برابر است؛ آنها در نشئه‌ی محمدیه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دارند؛ یعنی حقّ وحدت و حقّ کثرت، هر دو را تمام و کمال ادا می کنند. آنها اکمل کاملانند.

شاید این آیه‌ی شریفه اشاره به همین نکته باشد. قرآن کریم فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ

مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خداست؛ کسانی که با او هستند، بر کفار شدیدند و در

بین خود سرشار از محبت و رحمتند؛ آنها را می بینی که بسیار اهل رکوع و سجده‌اند و از این رکوع و سجود جز رضوان الهی و رضایت خدا هیچ توقّع و چشم‌داشت و مقصود و غرضی ندارند و

نور سجده‌ی در پیشگاه حق در چهره و سیمای آنها دیده می‌شود. بعد فرمود: «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي

التَّوْرَةِ» این مَثَل همراهان رسول الله ﷺ در تورات است. آنها همان مضمولان نشئه‌ی

موسوی ﷺ هستند و بعد فرمود: «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ

عَلَىٰ سَوْقِهِ يُعْجَبُ الزَّرْعُ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»<sup>۶</sup> و مثال آنها در انجیل مثل گیاهی می‌ماند که نهال

نورسته‌ای است، اما در یک فاصله‌ی زمانی بسیار کوتاه به یک درخت ستر تنومندی تبدیل می‌شود

که خود زارع و باغبان از قدرت و قوتی که نهال در این مدت کم گرفت، به شگفت درمی‌آید. شاید

این هم اشاره به نشئه‌ی عیسویه ﷺ باشد. مثل در تورات اشاره به نشئه‌ی موسویه ﷺ و مثل در

انجیل اشاره به نشئه‌ی عیسویه ﷺ است. جمع این دو با هم نشانه‌ی نشئه‌ی محمدیه ﷺ است.

اسم آینه است؛ مسماً صورت موجود در آینه است. یک‌بار توجه شخص به خصوصیات آینه است و

به صورت در آینه کاری ندارد. توجهش به این است که آینه مربع است؛ مستطیل است؛ محدب

است؛ تخت است؛ چه تراشی روی شیشه‌اش دادند؛ چه قابی دارد. یک‌وقت توجه به آینه است و

هیچ توجهی به صورت منعکس شده در آینه ندارد؛ همه‌ی حواسش به شکل و ابعاد و جنس و

ویژگی‌های خود آینه است. یا توجه ندارد یا اصلاً صورت درون آینه را نمی‌بیند. یک گروه، هم به

آینه و شکل و ابعاد و ویژگی‌هایش و هم به صورتی که در آینه منعکس شده است، توجه دارند. هم

به آینه و ویژگی‌هایش توجه دارند؛ با علم به این که این آینه است و آینه از خود هیچ چیز ندارد.

چون در آینه ذاتاً شکل و صورتی نیست؛ والا اگر شکل و صورت بود، تابلو نقاشی می‌شد. آینه

---

<sup>۶</sup>. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

بودنش مال این است که فاقد هر شکل و صورت است. با توجه به این که این آینه است، هم به خصوصیات آینه توجه می کنند؛ که دایره است؛ مربع است؛ مستطیل است؛ تخت است؛ بزرگ است؛ کوچک است و مقعر است. هم به صورتی که در آینه منعکس شده است، توجه می کنند. گروه سوم کسانی هستند که به صورت منعکس در آینه توجه دارند، بدون توجه به آینه و بدون این که اصلاً آینه را ببینند.

مؤید جواز استفاده از مثال آینه که ذکر کردم، حدیثی از امام رضا علیه السلام است؛ در مناظره‌ای که در دربار مأمون با سران مذاهب و ادیان کردند؛ علمای مسیحی و اسقف اعظم مسیحیان و بزرگ موبد زرتشتیان و عالم بزرگ صابئیان و فرق مختلف آمده بودند. مأمون این مجلس را برپا کرده بود؛ بزرگ‌ترین علمای مذاهب را روبروی امام رضا علیه السلام قرار داده بود و مناظره‌ای در گرفت. گمانش این بود که شخصیت علمی امام رضا علیه السلام در مقابله با آنها می شکند و ایشان کم می آورند و بدین ترتیب می تواند امام رضا علیه السلام را از چشم مردم بیندازد. اما نتیجه این شد که امام رضا علیه السلام با همه‌ی آن برجستگان علمای فرق و مذاهب مناظره کردند و حقانیت قرآن و مکتب رسول الله و اهل بیت علیهم السلام را مثل روز روشن اثبات کردند و درخشش شخصیت امام رضا علیه السلام بیشتر به چشم آمد.

در آن مجلس عالم صابئی به نام عمران صابی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «أ لَا تُخْبِرُنِي يَا سَيِّدِي أ هُوَ فِي الْخَلْقِ أَمْ الْخَلْقُ فِيهِ» ای آقای من به من خبر می دهی که خدا درون خلق است یا خلق درون خدا هستند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: «قَالَ الرَّضَا علیه السلام جَلَّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ لَيْسَ هُوَ فِي

الْخَلْقِ وَلَا الْخَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ» خدا برتر از این حرف‌هایی است که می‌زنی؛ نه خدا در خلق است؛ نه خلق در خدا هستند؛ خدا مافوق این حرف‌هاست. «وَسَأَعَلِّمُكَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و به زودی تو را آگاه می‌کنم به چیزی که به آن معرفت داری؛ و حول و قوه‌ای جز از جانب خدا نیست؛ یعنی این که گفتم من تو را آگاه می‌کنم، به حول و قوه‌ی الهی تو را آگاه می‌کنم. بعد حضرت از او یک سؤال پرسیدند؛ فرمودند: «أَخْبِرْنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فِيكَ»<sup>۷</sup> در مورد آینه به من خبر بده؛ تو درون آینه‌ای یا آینه درون توست؟ نه تو درون آینه‌ای؛ بیرون ایستاده‌ای؛ نه آینه درون توست؛ آینه هم بیرون از توست. ولی آینه، آینه است. مخلوق، آینه‌ی خدانماست؛ مخلوق اسم است و مرآت است. از همین جا راز بحث وحدت در کثرت، کثرت در وحدت و جمع بین وحدت و کثرت مکشوف می‌شود که اجازه دهید آن را باز نکنم و بحث «بِسْمِ اللَّهِ» را همین جا متوقف کنم.

مثال آینه را از همین حدیث امام رضا علیه السلام یاد گرفتیم. ادامه‌ی روایت را نمی‌خوانم فقط خواستم نگویند که مثال آینه را عرفا و صوفیه ساخته‌اند.

هنوز خیلی نکته راجع به «بِسْمِ اللَّهِ» داریم که ان شاء الله در این بار خواندن، خواهیم گفت. نکته-هایی که در بارهای بعد می‌خواهیم بگوییم، طلبتان باشد.

<sup>۷</sup>. مجلسی، بحار، ج ۱۰، ص ۳۱۳ و توحید، صدوق، ص ۴۳۴.

از خدای متعال می‌خواهیم که قلوب ما را با انوار قرآن کریم روشن گرداند و ما را به حقایق قرآن  
رهنمون شود و ما را با صاحبان حقیقی قرآن مرتبط بدارد و ما را از معارف قرآن که از مجرای  
مخاطبان اصلی خدای متعال در کلام‌الله به ما می‌رسد، آشنا گرداند؛ به برکت صلوات بر محمد و  
آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ